

# روز شماری رویدادهای دهه اول محرم



علی امیر قهیری

نمود. ۳

۳. در این روز امام علیه السلام به اهل کوفه نامه‌ای نوشت و گروهی از بزرگان کوفه - که مورد اعتماد حضرت بودند - را از حضور خود در کربلا آگاه کرد. حضرت نامه را به «قیس بن مسهر» دادند تا عازم کوفه شود. <sup>۴</sup> اما ستمگران پلید این سفیر جوانمرد امام علیه السلام را دستگیر کرده و به شهادت رساندند.

۱. الامام الحسین و اصحابه، ص ۱۹۴؛ البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۰.  
۲. اللهوف، ص ۳۵.  
۳. کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷.  
۴. مقتل الحسین مفرّم، ص ۱۸۴.

روز دوم

۱. امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سال ۶۱ هجری به کربلا وارد شد. <sup>۱</sup> عالم بزرگوار «سید بن طاووس» نقل کرده است که: امام علیه السلام چون به کربلا رسید، پرسید: نام این سرزمین چیست؟ همینکه نام کربلا را شنید فرمود: این مکان جای فرود آمدن ما و محل ریختن خون ما و جایگاه قبور ماست. این خبر را جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من داده است. <sup>۲</sup>

۲. در این روز «حر بن یزید ریاحی» ضمن نامه‌ای «عبیدالله بن زیاد» را از ورود امام علیه السلام به کربلا آگاه

گستاخی بود - را نزد امام علیه السلام فرستاد تا پیغام او را به حضرت برساند. کثیر بن عبدالله به عمر بن سعد گفت: اگر بخواهید در همین ملاقات حسین را به قتل برسانم؛ ولی عمر نپذیرفت و گفت: فعلاً چنین قصدی نداریم.

هنگامی که وی نزدیک خيام رسید، «ابو ثمامه صیداوی» (همان مردی که ظهر عاشورا نماز را به یاد آورد و حضرت او را دعا کرد) نزد امام حسین علیه السلام بود. همین که او را دید رو به امام عرض کرد: این شخص که می آید، بدترین مردم روی زمین است. پس سراسیمه جلو آمد و گفت: شمشیرت را بگذار و نزد امام حسین علیه السلام برو. گفت: هرگز چنین نمی کنم.

ابو ثمامه گفت: پس دست من روی شمشیرت باشد تا پیامت را ابلاغ کنی. گفت: هرگز! ابو ثمامه گفت: پیغامت را به من بسپار تا برای امام ببرم، تو مرد زشت کاری هستی و من

زمانی که خبر شهادت قیس به امام علیه السلام رسید، حضرت گریست و اشک بر گونه مبارکش جاری شد و فرمود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا عِنْدَكَ مَنزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِّن رَّحْمَتِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

خداوند! ما و شیعیان ما در نزد خود قرارگاه و الایی قرار ده و ما را با آنان در جایگاهی از رحمت خود جمع کن، که تو بر انجام هر کاری توانایی.<sup>۱</sup>

### روز سوم

۱. «عمر بن سعد» یک روز پس از ورود امام علیه السلام به سرزمین کربلا یعنی روز سوم محرم با چهار هزار سپاهی از اهل کوفه وارد کربلا شد.<sup>۲</sup>

۲. امام حسین علیه السلام قسمتی از زمین کربلا که قبر مطهرش در آن واقع می شد را از اهالی نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خریداری کرد و با آنها شرط کرد که مردم را برای زیارت راهنمایی نموده و زوار او را تا سه روز میهمان کنند.<sup>۳</sup>

۳. در این روز «عمر بن سعد» مردی بنام «کثیر بن عبدالله» - که مرد

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۶۱؛ مجمع

البحرین، ج ۵، ص ۴۶۱.

به سپاه عمر بن سعد پیوستند.<sup>۲</sup>  
 بهم پیوستن نیروهای فوق از این روز  
 تا روز عاشورا بوده است.

### روز پنجم

۱. در این روز عبیدالله بن زیاد،  
 شخصی بنام «شبث بن ربعی»<sup>۳</sup> را به  
 همراه یک هزار نفر به طرف کربلا  
 گسیل داد.<sup>۴</sup>

۲. عبیدالله بن زیاد در این روز  
 دستور داد تا شخصی بنام «زجر بن  
 قیس» بر سر راه کربلا بایستد و هر  
 کسی را که قصد یاری امام حسین علیه السلام  
 داشته و بخواهد به سپاه امام علیه السلام ملحق  
 شود، به قتل برساند. همراهان این مرد  
 ۵۰۰ نفر بودند.<sup>۵</sup>

۳. در این روز با توجه به تمام  
 محدودیتهایی که برای نپیوستن کسی

نمی‌گذارم بر امام وارد شوی. او قبول  
 نکرد، برگشت و ماجرا را برای ابن  
 سعد بازگو کرد. سرانجام عمر بن سعد  
 با فرستادن پیکی دیگر از امام پرسید:  
 برای چه به اینجا آمده‌ای؟ حضرت در  
 جواب فرمود:

«مردم کوفه مرا دعوت کرده‌اند و  
 پیمان بسته‌اند، بسوی کوفه می‌روم و  
 اگر خوش ندارید باز می‌گردم...»<sup>۱</sup>

### روز چهارم

در روز چهارم محرم، عبیدالله بن  
 زیاد مردم کوفه را در مسجد جمع کرد  
 و سخنرانی نمود و ضمن آن مردم را  
 برای شرکت در جنگ با امام حسین علیه السلام  
 تشویق و ترغیب نمود.

به دنبال آن ۱۳ هزار نفر در قالب ۴  
 گروه که عبارت بودند از:

۱. شمر بن ذی الجوشن با چهار

هزار نفر؛

۲. یزید بن رکاب کلبی با دو هزار

نفر؛

۳. حصین بن نمیر با چهار هزار

نفر؛

۴. مضایر بن رهینه مازنی با سه

هزار نفر؛

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۶.

۳. او پیامبر را درک کرد، ولی مرتد شده و خود  
 را به عنوان مؤذن فردی بنام «سجاح» که ادعای  
 نبوت کرده بود قرار داد و سپس به اسلام  
 بازگشت و سرانجام در صفین بر علیه امام  
 علی علیه السلام جنگید و در کربلا نیز از لشکریان یزید  
 بود.

۴. عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۷.

۵. مقتل الحسین (مقزم)، ص ۱۹۹.

به سپاه امام حسین علیه السلام صورت گرفت، مردی به نام «عامر بن ابی سلامه» خود را به امام علیه السلام رساند و سرانجام در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### روز ششم

۱. در این روز عیدالله بن زیاد نامه‌ای برای عمر بن سعد فرستاد که: من از نظر نیروی نظامی اعم از سواره و پیاده تو را تجهیز کرده‌ام. توجه داشته باش که هر روز و هر شب گزارش کار تو را برای من می‌فرستند.

۲. در این روز «حیب بن مظاهر اسدی» به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! در این نزدیکی طائفه‌ای از بنی اسد سکونت دارند که اگر اجازه دهی من به نزد آنها بروم و آنها را به سوی شما دعوت نمایم.

امام علیه السلام اجازه دادند و حیب بن مظاهر شبانگاه بیرون آمد و نزد آنها رفت و به آنان گفت: بهترین ارمغان را برایتان آورده‌ام، شما را به یاری پسر رسول خدا دعوت می‌کنم، او یارانی دارد که هر یک از آنها بهتر از هزار مرد جنگی است و هرگز او را تنها نخواهند گذاشت و به دشمن تسلیم نخواهند

نمود. عمر بن سعد او را بالشکری انبوه محاصره کرده است، چون شما قوم و عشیره من هستید، شما را به این راه خیر دعوت می‌نمایم....

در این هنگام مردی از بنی اسد که او را «عبدالله بن بشیر» می‌نامیدند برخاست و گفت: من اولین کسی هستم که این دعوت را اجابت می‌کنم و سپس رجزی حماسی خواند:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذْ تَوَاكَلُوا

وَأَخْجَمَ الْقُرْسَانَ تَثَاقُلُوا

أَنِّي شَجَاعٌ بَطَلٌ مُقَاتِلٌ

كَأَنَّيْ نَيْثُ عَرِينِ بَاسِلٌ

«حقیقتاً این گروه آگاهند - در هنگامی که آمادهٔ پیکار شوند و هنگامی که سواران از سنگینی و شدت امر بهراسند، - که من [رزمنده‌ای] شجاع، دلاور و جنگاورم، گویا همانند شیر بیشه‌ام.»

سپس مردان قبیله که تعدادشان به ۹۰ نفر می‌رسید برخاستند و برای یاری امام حسین علیه السلام حرکت کردند. در این میان مردی مخفیانه عمر بن سعد را

۱. همان.

۲. در این روز مردی به نام «عبدالله بن حصین ازدی» - که از قبیله «بحیله» بود - فریاد برآورد: ای حسین! این آب را دیگر بسان رنگ آسمانی نخواهی دید! به خدا سوگند که قطره‌ای از آن را نخواهی آشامید، تا از عطش جان دهی! امام علیه السلام فرمودند: خدایا! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار نده.

حمید بن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند که پس از این گفتگو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست، دیدم که عبدالله بن حصین آنقدر آب می‌آشامید تا شکمش بالا می‌آمد و آن را بالا می‌آورد و باز فریاد می‌زد: العطش! باز آب می‌خورد، ولی سیراب نمی‌شد. چنین بود تا به هلاکت رسید.<sup>۳</sup>

### روز هشتم

۱. «خوارزمی» در مقتل الحسین و «خیابانی» در وقایع الایام نوشته‌اند که در روز هشتم محرم امام حسین علیه السلام و

آگاه کرد و او مردی بنام «ازرق» را با ۴۰۰ سوار به سویشان فرستاد. آنان در میان راه با یکدیگر درگیر شدند، در حالی که فاصله چندانی با امام حسین علیه السلام نداشتند. هنگامی که یاران بنی‌اسد دانستند تاب مقاومت ندارند، در تاریکی شب پراکنده شدند و به قبیله خود بازگشتند و شبانه از محل خود کوچ کردند که مبادا عمر بن سعد بر آنان بتازد.

حسیب بن مظاهر به خدمت امام علیه السلام آمد و جریان را بازگو کرد. امام علیه السلام فرمودند: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»<sup>۱</sup>

### روز هفتم

۱. در روز هفتم محرم عید الله بن زیاد ضمن نامه‌ای به عمر بن سعد از وی خواست تا با سپاهیان خود بین امام حسین و یاران، و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن آب به آنها ندهد.<sup>۲</sup>

عمر بن سعد نیز بدون فاصله «عمرو بن حجاج» را با ۵۰۰ سوار در کنار شریعه فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب شدند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۶.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳. ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۶.

را مسلمان می‌پنداری پس چرا بر  
عترت پیامبر شوریده و تصمیم به  
کشتن آنها گرفته‌ای و آب فرات را که  
حتی حیوانات این وادی از آن  
می‌نوشند از آنان مضایقه می‌کنی؟

عمر بن سعد سر به زیر انداخت و  
گفت: ای همدانی! من می‌دانم که آزار  
دادن به این خاندان حرام است، من در  
لحظات حساسی قرار گرفته‌ام و  
نمی‌دانم باید چه کنم؛ آیا حکومت ری  
را رها کنم، حکومتی که در اشتیاقش  
می‌سوزم؟ و یا دستانم به خون حسین  
آلوده گردد، در حالی که می‌دانم کیفر  
این کار، آتش است؟ ای مرد همدانی!  
حکومت ری به منزله نور چشمان من  
است و من در خود نمی‌بینم که بتوانم  
از آن گذشت کنم.

۲. در این روز «یزید بن حصین همدانی بازگشت  
و ماجرا را به عرض امام علیه السلام رساند و  
گفت: عمر بن سعد حاضر شده است  
شما را در برابر حکومت ری به قتل  
برساند.»<sup>۱</sup>

اصحابش از تشنگی سخت آزرده  
خاطر شده بودند؛ بنابراین امام علیه السلام  
کلنگی برداشت و در پشت خیمه‌ها به  
فاصله نوزده گام به طرف قبله، زمین را  
کند، آبی گوارا بیرون آمد و همه  
نوشیدند و مشکها را پر کردند، سپس  
آن آب ناپدید شد و دیگر نشانی از آن  
دیده نشد. هنگامی که خبر این ماجرا به  
عبیدالله بن زیاد رسید، پیکی نزد عمر  
بن سعد فرستاد که: به من خبر رسیده  
است که حسین چاه می‌کند و آب  
بدست می‌آورد. به محض اینکه این  
نامه به تو رسید، بیش از پیش مراقبت  
کن که دست آنها به آب نرسد و کار را  
بر حسین علیه السلام و یارانش سخت بگیر.  
عمر بن سعد دستور وی را عمل  
نمود.<sup>۱</sup>

۲. در این روز «یزید بن حصین  
همدانی» از امام علیه السلام اجازه گرفت تا با  
عمر بن سعد گفتگو کند. حضرت  
اجازه داد و او بدون آنکه سلام کند بر  
عمر بن سعد وارد شد؛ عمر بن سعد  
گفت: ای مرد همدانی! چه چیز تو را از  
سلام کردن به من بازداشته است؟ مگر  
من مسلمان نیستم؟ گفت: اگر تو خود

۱. وقایع الایام، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسین،

خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷.

می ترسم آنها را از دم شمشیر بگذرانند. حضرت هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاست در حالی که می‌فرمود: تو را چه می‌شود؟ خداوند جانت را در بستر بگیرد و تو را در قیامت نیامرزد. به خدا سوگند! من می‌دانم که از گندم عراق نخواهی خورد!

ابن سعد با تمسخر گفت: جو ما را پس است.<sup>۱</sup>

۴. پس از این ماجرا، عمر بن سعد نامه‌ای به عبیدالله نوشت و ضمن آن پیشنهاد کرد که حسین علیه السلام را رها کنند؛ چرا که خودش گفته است که یا به حجاز برمی‌گردم یا به مملکت دیگری می‌روم. عبیدالله در حضور یاران خود نامه ابن سعد را خواند، «شمر بن ذی الجوشن» سخت برآشفته و نگذاشت عبیدالله با پیشنهاد عمر بن سعد موافقت کند.<sup>۲</sup>

### روز نهم

۱. در روز نهم محرم (تاسوعای

۳. امام علیه السلام مردی از یاران خود بنام «عمرو بن قرظة» را نزد ابن سعد فرستاد و از او خواست تا شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند.

شب هنگام امام حسین علیه السلام با ۲۰ نفر و عمر بن سعد با ۲۰ نفر در محل موعود حاضر شدند. امام حسین علیه السلام به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود «عباس» و فرزندش «علی اکبر» را نزد خود نگاه داشت. عمر بن سعد نیز فرزندش «حفص» و غلامش را نگه داشت و بقیه را مرخص کرد.

در این ملاقات عمر بن سعد هر بار در برابر سؤال امام علیه السلام که فرمود: آیا می‌خواهی با من مقاتله کنی؟ عذری آورد. یک بار گفت: می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند! امام علیه السلام فرمود: من خانه‌ات را می‌سازم. ابن سعد گفت: می‌ترسم اموال و املاکم را بگیرند! فرمود: من بهتر از آن را به تو خواهم داد، از اموالی که در حجاز دارم. عمر بن سعد گفت: من در کوفه بر جان افراد خانواده‌ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸.

۲. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۲.

تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته باشد؟<sup>۲</sup>  
 ۳. در این روز اعلان جنگ شد که حضرت عباس علیه السلام امام علیه السلام را باخبر کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: ای عباس! جانم فدای تو باد، بر اسب خود سوار شو و از آنان پرس که چه قصدی دارند؟

حضرت عباس علیه السلام رفت و خبر آورد که اینان می‌گویند: یا حکم امیر را بپذیرید یا آماده جنگ شوید.  
 امام حسین علیه السلام به عباس فرمودند: اگر می‌توانی آنها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم. خدای متعال می‌داند که من بخاطر او نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم.<sup>۳</sup>

حضرت عباس علیه السلام نزد سپاهیان دشمن بازگشت و از آنان مهلت خواست. عمر بن سعد در موافقت با این درخواست تردید داشت، سرانجام

حسینی) شمر بن ذی الجوشن با نامه‌ای که از عبیدالله داشت از «نخیله» - که لشکرگاه و پادگان کوفه بود - با شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم وارد کربلا شد و نامه عبیدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد.

ابن سعد به شمر گفت: وای بر تو! خدا خانه ات را خراب کند، چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده‌ای. به خدا قسم! تو عبیدالله را از قبول آنچه من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی...<sup>۱</sup>

۲. شمر که با قصد جنگ وارد کربلا شده بود، از عبیدالله بن زیاد امان نامه‌ای برای خواهرزادگان خود و از جمله حضرت عباس علیه السلام گرفته بود که در این روز امان نامه را بر آن حضرت عرضه کرد و ایشان نپذیرفت.

شمر نزدیک خیام امام حسین علیه السلام آمد و عباس، عبدالله، جعفر و عثمان (فرزندان امام علی علیه السلام که مادرشان ام‌البنین علیها السلام بود) را طلبید. آنها بیرون آمدند، شمر گفت: از عبیدالله برایتان امان گرفته‌ام. آنها همگی گفتند: خدا تو را و امان

۱. همان، ج ۲، ص ۸۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳. الملهوف، ص ۳۸.



امام علیه السلام پنج جامه به او داد که هزار دینار ارزش داشت و فرمود: پس این لباسها را به فرزندت که همراه توست بسیار تا در آزادی برادرش مصرف کند.<sup>۲</sup>

۲. امام حسین علیه السلام در سخنرانی شب عاشورا خبر از شهادت یاران خود داد و آنان را به پاداش الهی بشارت داد. در این مجلس «قاسم بن الحسن» به امام علیه السلام عرض کرد: آیا من نیز به شهادت خواهم رسید؟ امام با عطف و مهر بانی فرمود: فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: ای عموا! مرگ در کام من از غسل شیرین تر است. امام علیه السلام فرمودند: آری تو نیز به شهادت خواهی رسید بعد از آنکه به رنج سختی مبتلا شوی، و همچنین پسرم عبدالله (کودک شیرخوار) به شهادت خواهد رسید.

قاسم گفت: مگر لشکر دشمن به خیمه‌ها هم حمله می‌کنند؟ امام علیه السلام به ماجرای شهادت عبدالله اشاره نمودند که قاسم بن الحسن تاب نیاورد و زارزار گریست و همه بانگ شیون و زاری سر

از لشکریان خود پرسید که چه باید کرد؟ «عمر و بن حجاج» گفت: سبحان الله! اگر اهل دیلم و کفار از تو چنین تقاضایی می‌کردند سزاوار بود که با آنها موافقت کنی.

عاقبت فرستاده عمر بن سعد نزد عباس علیه السلام آمد و گفت: ما به شما تا فردا مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شدید شما را به عبیدالله می‌سپاریم و گرنه دست از شما برنخواهیم داشت.<sup>۱</sup>

#### چهار حادثه مهم شب عاشورا

۱. در شب عاشورا به «محمد بن بشیر حضرمی» یکی از یاران امام حسین علیه السلام خبر دادند که فرزندت در سرحد ری اسیر شده است. او در پاسخ گفت: ثواب این مصیبت او و خود را از خدای متعال آرزو می‌کنم و دوست ندارم فرزندم اسیر باشد و من زنده بمانم. امام حسین علیه السلام چون سخن او را شنید فرمود: خدا تو را بیامرزد، من بیعت خود را از تو برداشتم، برو و در آزاد کردن فرزندت بکوش.

محمد بن بشیر گفت: در حالی که زنده هستم، طعمه درندگان شوم اگر چنین کنم و از تو جدا شوم.

۱. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱.

۲. الملهوف، ص ۳۹.

می داد... و سرانجام شهادت، خون، نیزه،  
عطش و اطفال، تازیانه و سرهای بریده، آه  
از اسارت و شام، آه از خرابه و...

تا به قتلت عدو شتاب گرفت  
چرخ را سخت اضطراب گرفت  
ریخت خون مقدّست به زمین

آسمان زاشک آب گرفت  
ابر خون ماه عارضت پوشاند  
همه گفتند آفتاب گرفت

ناله مصطفی به گوش رسید  
موج خون ز چشم بوتراب گرفت  
شد سیه رنگ آسمان از خشم

که زخونت زمین خضاب گرفت  
آن تن پاره پاره را دربر  
گه سکینه گهی رباب گرفت

شست زینب زاشک جسمت را  
بلکه از چشم خود گلاب گرفت  
بر تن پاره پاره داد سلام

زان بریده گلو جواب گرفت  
هردم از زخم بی حساب تَنّت  
خم شد و بوسه بی حساب گرفت<sup>۴</sup>

دادند.<sup>۱</sup>

۳. امام علیه السلام در شب عاشورا دستور  
دادند برای حفظ حرم و خیام، خندقی را  
پشت خیمه‌ها حفر کنند. حضرت دستور  
داد به محض حمله دشمن چوبها و خار و  
خاشاکی که در خندق بود را آتش بزنند تا  
ارتباط دشمن از پشت سر قطع شود و این  
تدبیر امام علیه السلام بسیار سودمند بود.<sup>۲</sup>

۴. مرحوم شیخ صدوق در کتاب  
ارزشمند «امالی» نوشته است: شب عاشورا  
حضرت علی اکبر علیه السلام و ۳۰ نفر از اصحاب  
به دستور امام علیه السلام از شریعه فرات آب  
آوردند. امام علیه السلام به یاران خود فرمود:  
برخیزید، غسل کنید و وضو بگیرید که این  
آخرین توشه شماست.<sup>۳</sup>

### روز عاشورا

و اینک میدانی دوباره، اینک ۷۲ یار و  
هزاران دشمن کینه‌توزی که رحم و مروت  
را از ازل نیاموخته‌اند. اینک عاشورا که هر  
چه از آن بگوییم کم گفته‌ایم، از  
برخوردهای جلادانه سپاه عمر بن سعد، یا  
عنایات و الطاف سیدالشهداء علیه السلام.

سردارانی، سپاه عظیمی را به سوی  
جهنم رهبری می‌کردند و امام معصومی  
لشکر کم تعداد خود را به بهشت بشارت

۱. نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۵۷.

۳. امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۰.

۴. شعر از غلامرضا سازگار.